...ت حجت نقوم خمیس الارض بافت بابکه براحض اسرار
...ث بافت ونسئل الله الکریم المنان
...ها عباده الصالحون بفضله و رحمته انه قریب
...الاکرام علی من اتبع الهدی

رساله بسم الله الرحمن الرحیم منامیه

الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمد و اله اما بعد این عجالة
بموجب التماس عزیزی در بیان حقیقت مثال و خیال مطلق و مقید و کیفیت مراتب منامات و رؤیا و درجات
تحقق خلق در ادراک علوم و معانی از عوالم علوی و اطوار خیال و مثال و ارواح و اعیان و غیره بمقتضای
التماس چنان وقت املا کند در قلم خواهد آمد انشاء الله العزیز بدان ای عزیز نوّر الله بصیرتک بنور
العیان که وجود را من حیث احدیت اکثرت نزد ارباب کشف و شهود و عرفان سه مرتبه است مرتبه اول
حقیقی مطلق مرتبه دوم ظلمت مرتبه سوم ضیا اما رؤیت نور حقیقی مطلق از آن روی که مجردست از
اضافات متعذرست زیرا که آن عین هویت مطلقه است و تتق بارگاه جناب حضرت جبروت
ازانست که طایر افهام و عقول هیچ مخلوق پیرامن سرادقات جلال آنحضرت نتواند رسید لا تدرکه الا
بصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر لکن رؤیت آن نور در حالت تنزل آن در مظاهر تعین آن
در حجابیات مراتب نسبی و اضافات ممکن است و هر یک را از اقسام سه گانه شرفیست و لکن شرف نور
باصالت است زیرا که اوست که به ظهور اعیان موجودات است که در کتم عدم مختفی و مستور بودند
و در خلوت خانه ظلمت نابود متواری مرتبه دوم ظلمت است که در مقابله نور است و آن سه قسم است قسم اول

ظلمت

ظلمت حقیقی است که رؤیت آن بهیچ وجه ممکن نیست و آن عدم محض است قسم دوم ظلمت جهل است و رؤیت
آن اگرچه به بصر حس ممکن نیست و اما بنور بصیرت آثار قبح آن هویداست قسم سوم ظلمت محسوسات
چون ظلمت شب و تاریکی منازل مظلمه که در حس ادراک آن توان کرد و شرف ظلمت آنست که واسطه
ادراک آن نور مطلق میگردد بسبب تنزل آن در مراتب ظلمات امکان و امتزاج و اتصال آن بانوار حقیقی
مرتبه سوم ضیاست و آن حضرت جمعیت نور و ظلمت است و حقیقت آن ممتزج گشته از ظلمت و نور برزخ
میان وجود و عدم زیرا که نور صفت وجودست و ظلمت صفت عدم و ازین جهت است که اصل ممکن را
بظلمت وصف کنند و آن مقدار نورانیت که ممکن را حاصل است بسبب وجودست که بواسطه آن
از کتم عدم ظهور کرده است پس ظلمت وی از جهت عدمیت است چنانچه نورانیت او از جهت اشتغاله
نور وجودست و هر نقصی به ممکن ملحق میگردد از احکام نسبت عدمیت اوست و آنکه رسول صلی الله علیه و آله
گفت که ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره اشارت بدین معنیست و خلق درین
محل بمعنی تقدیرست یعنی تقدیر سابق بر ایجاد و رش نور کنایتست از افاضه نور وجود از خزاین جود
بر ممکنات چون این معانی مقرر گشت بدانکه عدم حقیقی که در مقابله وجود مطلق است متحقق نیست
الا بواسطه تعقل و ادراک محض که نور مطلق است من حیث هو هو ممکن نیست الا بواسطه تنزل در مرتبه
عدم از روی تعقل مثال آینه است که قابل تجلیات انوار وجودست و متعین از طرفین ضیاست که
آن عالم مثالست و جمال مطلق درین عالم ادراک نتوان کرد زیرا که عالم ارواح و آنچه ورای آنست
از ملکوت و جبروت در غایت نورانیتست و عالم اجسام متصف بظلمت و کدورتست و عالم
مثال و ضیا برزخ است میان اجسام و ارواح و متوسط بین العالمین و با هر یک از این دو عالم مناسبتی

صادق که تاييد عنايت ربانی دامن همت ايشان بلوث حجت اينقوم خسيس الانفس نيالايد بلکه بواطن اسرار آن
مقبلان از لوث تعلق والفت اينقوم ضايع روزگار بيالايش نيافت ونسئل الله الکريم المنان
ان يرينا مکايد النفس وغوائل الدنيا کما يراها عباده الصالحون بفضله ورحمته انه قريب
مجيب والحمد لله رب العالمين والسلام والاکرام على من اتبع الهدى

رساله منامیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حق حمده والصلوة على خير خلقه محمد وآله اما بعد این مجالی است
بموجب التماس عزيزی در بيان حقيقت مثال وخيال مطلق ومقيد وکيفيت مراتب منامات ورؤيا ودرجات
خلق در ادراک علوم ومعانی از عوالم علوی واطوار خيال ومثال در ارواح واعيان وغيره بمقتضای آن
التماس چندی بيان وقت املاک در قلم خواهد آمد انشاء الله العزيز بدان ای عزيز نور الله بصيرتک بنور
العيان که وجود را من حيث احديت الکثرت نزد ارباب کشف وعرفان سه مرتبه است مرتبه اول
نور حقيقی مطلق مرتبه دوم ظلمت مرتبه سوم ضيا اما رويت نور حقيقی مطلق از آن روی که مجرد است از
اضافات متعذر است زيرا که آن عين هويت مطلقه است وحجبه بارگاه جناب حضرت جبروت وقع
از آنست که طاير افهام وعقول هيچ مخلوق پيرامن سرادقات جلال آنحضرت تواند رسيد لا تدرکه الابصار
وهو يدرک الابصار وهو اللطيف الخبير لکن رويت آن نور در حالت تنزل آن در مظاهر تعين آن
در حجابات مراتب نسبی اضافات ممکن است وهر يک را از اقسام سه گانه شرفيت ولکن نور
باصالت است زيرا که اوست که سبب ظهور اعيان موجودات است که در کتم عدم مختفی ومستور بودند
در خلوت خانه ظلمت نابود متواری مرتبه دوم ظلمت است که در مقابله نور است وآن سه قسم است قسم اول

ظلمت

ظلمت حقيقی است که رويت آن بهيچ وجه ممکن نيست وآن عدم محض است قسم دوم ظلمت جهل است زيرا که
آن اگرچه به بصر حس ممکن نيست واما بنور بصيرت آثار قبح آن هويدا است قسم سوم ظلمت محسوس است
چون ظلمت شب وتار يا منازل مظلمه که در حس ادراک آن توان کرد وشرف ظلمت آنست که واسطه
ادراک آن نور مطلق ميگردد بسبب تنزل آن در مراتب ظلمات اعيان وامتزاج واتصال آن بانوار حقيقی
مرتبه سوم ضيا است وآن حضرت جمعيت نور وظلمت است وحقيقت آن ممتزج گشته از طرفين وبرزخ
ميان وجود وعدم زيرا که نور صفت وجود است وظلمت صفت عدم واز اين جهت است که اصل ممکن را
بظلمت وصف کنند وآن مقدار از نورانيت که ممکن را حاصل است بسبب وجود است که بواسطه آن
از کتم عدم ظهور کرده است پس ظلمت وی از جهت عدميت است چنانچه نورانيت او از جهت
نور وجود است وهر نقصی به ممکن ملحق ميگردد از احکام نسبت عدميت اوست وآنکه رسول صلی الله عليه وآله
گفت که ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش عليهم من نوره اشارت بدين معنيست وخلق را در اين
محل بمعنی تقدير است يعنی تقدير سابق بر ايجاد رش نور کنايت از افاضه نور وجود از خزاين جود
بر ممکنات چون اين معانی مقرر گشت بدانکه عدم حقيقی که در مقابله وجود مطلق است متحقق نيست
الا بواسطه تعقل وادراک محض که نور مطلق است من حيث هو هو ممکن نيست الا بواسطه تنزل آن
عدم از روی تعقل مثال آينه است که قابل تجليات انوار وجود است ومتعين از طرفين ضيا است که
آن عالم مثال است وجمال مطلق در اين عالم ادراک نتوان کرد زيرا که عالم ارواح وآنچه وراء آنست
از ملکوت وجبروت در غايت نورانيت است وعالم اجسام متصف بظلمت وکدورت است وعالم
مثال وضيا برزخ است ميان اجسام وارواح ومتوسط بين العالمين وبا هر يک از اين دو عالم مناسبتی

در حقیق است

و مشابهتی دارد و هر جنس از اعیان و افراد مراتب عالم اجسام و ارواح بواسطه مناسبتی که با این عالم دارد
بحسب قوت و ضعف درین عالم جولان میکنند و حقایق اسرار عالم خود را در میدان خیال جلوه میدهند
و در مراتب وجودی مشاهده اسرار میکنند ایعزیز چون هویت غیب مطلق نور حقیقی است و بدون کمال
رویت نور موقوف است بوجود ضد آن که ظلمت است پس موجب تعلق اراده حق بایجاد عوالم مختلفه و مراتب
کمال رویت آثار عظمت و احکام قدرت است از روی وحدت جمعیه و از روی ظهور او در مراتب و شئون
تفصیلا و چون شئون الهی فی ذاته جلاء و استجلاء که ذات راست بحصول نمیپیوندد الا بظهور در هر بروز
در هر شأنی از مراتب شئون وجود بحسب استعداد و قابلیت هر مرتبه متعین و نشان متعدد پس کمال رویت آن
موقوف گشت بظهور در جمیع مراتب و شئون و چون اختلاف شئون و مراتب اعیان و استعدادات
و قابلیات آن در مراتب اطلاق و تعین و تقید و تفاوت خصوصیات هر یک غیر متناهیه افتاد لاجرم
عدم انحصار مستلزم دوام تنوع ظهورات حق شد در عوالم مختلفه ایعزیز اگرچه مراتب اعیان و کثرت
شئون از روی افراد و اشخاص تعینات غیر متناهیه است اما از وجه کلی منحصرست و محصور در دو عالم
ظاهر و باطن و تمایز جمیع مراتب ظهور و بطون مبنی بر اعتدال و انحراف است و ظهور مظاهر نتایج
اعتدالات و انحرافات بواسطه سیر در منازل عوالم چهارگانه بکمال میرسد اول معنوی دوم روحانی
سیم مثالی چهارم حسی تا تلاطم امواج دریای وحدت نور حقیقی در حد اول مراتب جبروتی و ملکوتی بفسحت صحرای
عالم مثال مطلق نرسد سفینهای مغازه محبت و متعطشان فیافی مودت بورود حیاض زلال اسرار حضرت
صمدیت محظوظ نگردند و تا سطوت تیغ آفتاب هویت غیب از اوج فلک کبریا در منازل مظاهر وجود غروب نکند
خفافیش اعیان مقیده استفاضه انوار هدایت از نجوم اسما و صفات نتوانند کرد ایعزیز

ضیاء

ضیاء دو نوع است یکی نور محسوس است که ظاهر بنفسه و مظهر لغیره است از اشکال و الوان دوم نور لطیف است
که مظهر اسرار غیبیست در کسوت خیال و محتد آن عالم مثال مطلق است و عالم مثال مطلق را دو وجه است
وجهی عام از روی ذات خود و وجهی خاص بمقیدات عالم خیال هر متخیلی از نوع انسان و غیره و خلایق
در خیالات مقیده و اکتساب علوم ملکوتی و اقتباس اسرار جبروتی بواسطه سیر خیال مقید در عالم مثال
و عدم سیر و درجات ضعف و قوت آن بر اقسامند چنانچه حضرت رسول صلعم از کلیات آن خبر میدهد
که الرؤیا ثلثه رؤیا من الله تعالی و رؤیا من الشیطان و رؤیا حدیث به المرء نفسه و قوت و ضعف آثار اسرار
ملکوتی که در فسحت عالم مثال متجلی میگردد در حالت رکود حواس در آینه خیال مقید مشاهده کردن اسباب است
و قوی ترین سببی که موجب اطلاع نائم است بر معانی عالم مثال احدیت توجه سالکست بمعبود و جمع همم
از تصاریف کثرت احکام و تعطیل خواطر از تشعب هموم متنوعه چه هرگاه که شعور نفسانی از بین برده حجاب
طبع بر صور محسوسات متفرقه مجرد از معانی تطلع کند مواد صور که مصاحب او گشته باشد از عالم حسی
در حالت نوم نیز قوه خیال جلوه گری کند و چنانکه شاغل روح است در بیداری از مطالعه اسرار روحانی
بواسطه حواس ظاهره در حالت نوم هم شاغل او گردد بواسطه خیال و باب عالم مثال را بروی مسدود
گرداند پس رؤیای این چنین کس را آن هیچ معانی نبود و صورتی بی روح باشد که از آن هیچ اثر نبود ایعزیز
بدانکه میان عالم ارواح و عالم اجسام عالمی دیگر هست که آن نمودار هر دو عالم است و هر فیضی که از عالم
ارواح بعالم اجسام میرسد بواسطه آن عالم میرسد زیرا که فیض روحانی چون از عالم ارواح تنزیل
میکند مجردات از مناسبت و الفت بعالم اجسام چون بعالم مثال مطلق میرسد آن عالم را اگرچه از لطافت
مباینه که با عالم ارواح بواسطه مجاورت مشابهتی دارد و با عالم اجسام همچنین پس چون آن فیض وارد

در مقام قرب نسیم آشنائی میابد تهیج نایره اشتیاق وطن اصلی غالب میگردد و بآن شهر روحانی مالوف
حال خود جلوه میدهد و سریان نتایج اسم الظاهر که مالک اجسام است ممتزج گشته بواسطه برزخ جامع
آن فیض میگردد بأسفل سافلین جسمانیات و این عالم متوسط را دو مرتبه است و دو اسم مرتبه تقید بهر متخیله
صحیح و درین مرتبه آن را خیال مقید خوانند و مرتبه اطلاق و درین مرتبه او را مثال مطلق خوانند و
معانی درین مرتبه اطلاق این عالم مطابق اصل بود لا محاله اما در مرتبه تقید گاه مطابق باشد گاه غیر مطابق
بحسب صحت سلامت دماغ و اختلال آن و انحراف و اعتدال مزاج و قوت و ضعف مصوره [illegible] تعبیر
بدانکه نسبت خیالات مقیده مردم با عالم مثال مطلق نسبت جداول جویهای خورد است که از نهر عظیم حق
منفرع میگردد و هر یک را طرفی متصل است بعالم مثال و طرفی دیگر منشعب میشود در تأملات خوارق فروع و ادا
و لوازم و عواقب امور اقسام و اصناف محسوسات پس خیال مقید بمثابه جاسوسی است در شهر بند ادا کار
تجسس اخبار است گاه توجه بسیار او در مجاری تصاریف امور و کیفیات عواقب و قایع حوادث عالم حسی بود
و گاه متوجه طرف متصل او بعالم مثال شود و از بحر اعظم مثال مطلق اغتراف میاه معانی و اسرار کند و گاه باشد
که در ظلمت تیره مجاری اجسام کثرت چنان گم شود که مرجع اصل خود باز نیابد و رجوع او بمعارج علوم و معانی
ممکن نگردد و هر چه در حالت یقظه بواسطه ادراکات حواس ظاهر از مختلفات امور نهاد [illegible] منتقش شده باشد
در وقت رکود حواس همان اشیا بمعاونت مصوره در پرده خیال نمایند که گر وان را هیچ اثر
نبود و خواب این چنین کس بیشتر اضغاث احلام است و این حال اکثر خلق است الا ما شاء الله چون
این قاعده مقرر شد بدانکه اسباب موجبه صحت خیال و رؤیا نوع انسانی چند چیز است بعضی از آن مزاجی
و بعضی خارج از مزاج و اما آنچه مخصوص مزاج است صحت هیئات دماغ است و اعتدال مزاج و قوت

تصرف

تصرف مصوره و اما آنچه خارج مزاج است بقای حکمی مناسبت و اتصال و قرب حال مقید شخص است که مقتضی
ایجاد است و آن قلت وسایط است از تعلقات لذات نفسانی و افکار فاسده و تصورات باطله
و تشعب هموم بامور متفرقه و صدق احوال و اقوال مرضیه و از اینجاست که معبر کامل صاحب بصیرت به تقوی
کشف سری و روحی بمدارج ارواح و مراتب تمثیلات عالم مثال و اشباح اطلاع یافته چون رؤیای
صاحب مزاج مستقیم شود بحسب معرفت او بمواقع منام و مواطن خیال تشخیص آن رؤیا کند در خیال او فرود
و از طرف متصل خیال بعالم مثال در آید و آن رؤیای متخیل را با معانی که مناسب آن باشد در آن عالم
نسبت دهد بلکه اگر معبر عارف باشد بمراتب علویات در عالم مثال توقف نکند و ترقی کند بعالم
ارواح و از آنجا بعالم جبروت منتهی شود و از مرآت استعداد عین ثابته آن شخص مشاهده کند که اصل
آن رؤیا بمقتضای استعداد حالی او مود ازچیست و حقیقت آن در عالم شهادت در کدام صورت پدید
آید و بچه صورت ظاهر شود و بعد مطالعه آن سر اگر مصلحت باشد گفتن گوید و الا فلا و آن خبر را تعبیر گویند
و هر خللی که در رؤیا واقع شود از عدم مطابقه میان مقصود و میان صورت ممثله از آثار کدورات باطن
و انحراف مزاج و فساد هیئات دماغ و اختلال احوال حسی صاحب رؤیا بود چون کذب در اقوال
و سیرت نامرضی و صرف اوقات بامور خسیسه چنانچه بقیه آثار صفات حمیده در ضمن آن مستهلک گردد
و الامر بالعکس و ازینجاست که حضرت رسول ص فرمود اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا اشارت بدین معنی است
چون این معانی مفهوم شد اکنون بدانکه حظوظ طبقات اصناف نوع انسانی از ادراک اسرار و معانی
عالم مثال و ارواح و غیره بواسطه خیال مقید در حالت نوم بر چند قسم است بعضی آنانند که رؤیای
ایشان به تعبیر محتاج است و بعضی آنهایند که رؤیای ایشان قابل تعبیر نیست و این قوم بر دو قسم اند قسم اول

محجوب باشند که صفات تیره داعیهم انحرافات خلقت بر نفوس ایشان غالب گشته و کدورات نفسانی
و فساد هیئات قوای روحانی مشرع خیال را که متصل است بعالم مثال مسدود کرده و باستیلای ظلمت
قوای خبیثه از مطالعه اسرار دور افتاده و از خلعت کرامت تعریفات الهی محروم گشته بیداری ایشان
چون خواب است و خواب چنانکه نه بیداری ایشان را ثمره و نه خواب ایشان را نتیجه تحسبهم ایقاظا و هم رقود
سواء محیاهم و مماتهم و قسم دوم متوسطان اهل سلوک اند که آینه دل خود را مستعد قبول فیض معانی
و اسرار عالم مثال ساخته اند و از قرب مشرع خیال بحکم انقطاع از علایق تجاوز نکرده بس در حالت نوم
آنچه از اسرار عالم مثال بر آینه دل ایشان زند عکس آن از دل بدماغ زند و چون عکس بکلی ظاهر
بصورت اصل است محتاج به تعبیر باشد و این حالت خلیل است و دیگر انبیاء و اما آن دو قسم
که رؤیای ایشان به تعبیر محتاج است هم دو قسم اند قسم اول متوسطان و قسم دوم کاملان اما قسم اول
آن طایفه اند که در بعض اوقات جسم هم از تعلقات جسمانی میکند و بجز فراغ از شواغل آینه دل ایشان
اندک اندک صفا میپذیرد و بعض معانی از عالم مثال در وی منعکس میگردد و عکس آن در دماغ میرسد بواسطه
بقیه رسوخ آثار اوصاف ذمیمه اثر حدیث نفس با آن ممتزج میشود و قوة مصوره آن معانی ممتزج را
در کسوت خیال عرضه میدهد و امثال این چنین رؤیا را معبر فطن میباید که با معانی نظر حدیث نفس را
از معنی مجرد تمیز کند قسم دوم کاملان اند که ذهب نفس را در بوته مجاهده صاف گردانیده اند
و آینه دل را از زنگار طبیعت پاک کرده و قدم همت در سراپرده کبریا زده و در نخته میدان شهود
از گرد بیان و روحانیان ملا اعلی سبق برده طی بساط زمان و مکان کرده کلیم او بار امکان بس پشت انداخته
اسرار ازل بر لوح ابد برخوانده از روزن ازل نظاره صحرای ابد کرده بر مدارج ابراج سماء

وصفات

۸ صفحه

و صفات عالم جبروت عبور نموده از مشرق هویت غیب طلوع کرده عرش دل را مستوی حضرت الهیه
گردانیده پس چون دل این طایفه خزانه اسرار غیب گشته است در حالت نوم عکس بعضی از آن اسرار
که در خزانه دل مرموز است بر دماغ زند و قوت مصوره آن عکس را در کسوت خیال مقید بر ذهن عرضه دهد
و چون عکس بر صورت اصل نیست لاجرم به تعبیر محتاج باشند و این نوع خواب کمل از انبیا و اولیا
و خواص اولیا چون معلوم کردی که آن طایفه که رؤیای ایشان قابل تعبیر نیست دو گروه اند یکی
کامل و آنها که به تعبیر محتاج اند هم دو طایفه اند یکی ناقص یکی کامل اکنون بدانکه در ظهور نتیجه بعضی از منامات
تاخیر میافتد و حکم بعضی سریع الظهور میباشد ای عزیز تاخیر ظهور نتیجه رؤیا نزد ارباب تحقیق دلیل علو
مرتبه نفس صاحب رؤیاست زیرا که چون قوت عروج نفس در آنکه بکمال رسد خرق حجب عالمهای علوی میکند و در محل
اعلی که خزانه علم قدیم است مطالعه آن امر قریب الوقوع کند و لابد بعد از اطلاع این سالکان آن امر را
از آنحضرت بهر عالم از عالمهای عالیه که نزول میکند مدتی مکث میکند و بحکم تصرف اسمی که رب و مدبر
آن عالم است منصبغ میگردد و از آنجا بعالمی دیگر نزول میکند در حدیث آمده است که ان الامر الالهی یبقی فی
الجو بعد مفارقة سماء الدنیا ثلاثة سنین حتی یصل الی الارض و برین تقدیر اثر رؤیای اهل کمال
بعد از چهل سال ظاهر شود و خواب یوسف ع از این جمله بود و سرعت ظهور دلیل ضعف حال نفس است
ایزد تعالی خطرات انفاس سالکان مسالک منازل اعلی و قاصدان مقاصد اقصی را از آفات خواطر
صدود و آثار شوایب موانع شهود در پناه عصمت اهل بیت عصمت محفوظ و مصون دارد بمنه و کرمه

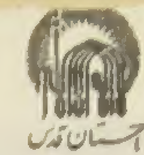
انه قریب مجیب والحمد لله رب العالمین

رساله بسم الله الرحمن الرحیم حق الیقین

رب انعمت فزد بفضلک الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد
وآله اجمعین قال صلی الله علیه وآله ما من حرف من القرآن الا وله ستون الف فهم بمدانم
که این مستمعان بفهماء و علمای عصر از این شصت هزار یک فهم کرده اند یا نی ولو علم الله فیهم خیرا
لأسمعهم العزیز و ورود توقیع و طغرای این خطاب شریف ربانی از سرادقات جناب کبریائی
حضرت سبحانی بلسان رسول ذرات امکانی اشارت است بدانکه سطعات انوار آفتاب ولایت علویه الهی
در هر مظهری از مظاهر جهان ظهوری و نفحات الطاف و تجلیات هدایت ذات نامتناهی در هر منطقی
از السنه انسانی بروزات سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
و جمیع لغات مصطلحه و اصطلاحات مختلفه و رسوم و عادات متضاده و اشارات و عبارات متقابله
آثار مظاهر کمال قدرت و حکمت و ارادت است که از لجه بحر غیب احدیت اسم ذات جامع بواسطه
تلاطم امواج تجلیات جلال و جمال بسواحل عالم حس و شهادت ظهور میکند حضرت حمدیت را با اسم مکنون
با هر مظهری از این مظاهر سری و در ضمن هر سری سر تجلیات و اصناف و انواع خلایق که در بلاد و اقالیم
و اقطار زمین بالسنه مختلفه حق را جل عظمته میخوانند مثلا عرب بلغه خود الله و عجم خداوند و ترک تاری
و هر یکی از این محجوبان استقباح و منع زبان دیگری میکنند و اصطلاح دیگری را کار هند زیرا که دیده
بصیرت شان با دخنه شهوات نفسانی و کدورات بهیمی کور گشته است و در پس پرده های تعصب
و رسوم و عادات انا وجدنا آبائنا علی امة از مطالعه آثار تجلیات قدرت و حکمت که در آن
دیگر سایرات محجوب اند که کل حزب بما لدیهم فرحون اما آنجا که پایه گاه قبول حضرت حمدیت و مقام
صدر رفیع حضرت معبود مطلق است نه کثرت اختلافست و نه نسبت امتیاز بلکه هر سانی در هر بابی

بهرسانی

بهرسانی در آنحضرت مقبول است و منکران حقایق از ادراک سعادت این اسرار محروم و از بساط
قرب مخذول بدان وفقک الله وایانا لفهم دقایق اسرار کلامه و فتح ابواب الاطلاع
علی حقایق حدوده و احکامه که جمیع انواع و اصناف موجودات علوی و سفلی که سایران جادهٔ
بارگاه جناب حضرت ذوالجلال و سالکان طرق وصول بمرجع امور و مقصد آمال اند قال الله تعالی و ما
من دابة الا هو آخذ بناصیتها و کمال سیر هر فردی از افراد وجود بمرتبه از مراتب عالم ملکوت که مصدر
ظهور ربوبیت بمقتضای استعداد وی منتهی میگردد که و ما منا الا وله مقام معلوم از اوج طارم
عوالم افلاک تا قعر حضیض عالم خاک هر ذره مظهر تجلی دیگر و مشرب وجود هر یک از منبع اسمی خاص و تفاوت
درجات اذواق هر یک بحسب استعداد و توجه با مشرب حقیقی آن عین بود که کل قد علم صلوته و تسبیحه اما
طیران جناح همت هیچ موجود بپیرامن قله قاف عالم انسانی نرسید و انتقال عروج اسرار امانت بار گاه
کبریائی جز مرکب ظلوم جهول انسانی نکشید و جرئت بر استقبال تلاطم امواج بحار مهالک جز آدمی نتوانست کرد و زینت
بر مدارج معارج افلاک اسرار اسما و صفات حضرت صمدیت جز نوع بشر را ممکن نگشت و در معرفت از رموز مراتب نهایات
طراز کرامت اختصاص و تشریف خلعت و لقد کرمنا جز بر قامت انسان راست نیامد و گوی دولت
محبت از میدان شهود و عرفان جز بقوت بازوی انس ربودن میسر نگشت شعر ای عجب چند آن ملکان پاک روح
بر سر گنج و میجویند کنج ؛ تا نیامد جان آدم آشکار ؛ ره ندانستند سوی کردکار ؛ ره پدید آمد چو آدم شد
پدید ؛ در دل او هر دو عالم شد پدید ؛ آنچه جمله عرش میدانستند ؛ تا بتوفیق خدا بر داشتند ؛ آن دل
پر نور آدم بود و بس ؛ زانکه آدم هر دو عالم بود و بس العزیز درجات مراتب قوافل نفوس انسانی با کمال
فرد و امتیاز از جمیع مظاهر وجود در مشاهده انوار جودی و مطالعه اسرار ملکوتی متفاوت افتاده مستقفان



… والسلام علی خیر خلقه محمد
… الاوله ستون الف فهم بمیدانم
… ده اند یانی ولو علم الله فیهم خیراً
… تانه از سرادقات جناب کبریا
حضرت بجای بلسان رسول ذرات امکان اشارت است بدانکه سطعات انوار آفتاب ولایت علویه الهی
در هر مظهری از مظاهر جهان ظهوری و نفحات الطاف و تجلیات هدایت ذات نامتناهی در هر منطقی
از السنه انسانی بروزات سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
و جمیع لغات مصطلحه و اصطلاحات مختلفه و رسوم و عادات متضاده و اشارات و عبارات متقابله
آثار مظاهر کمال قدرت و حکمت و ارادت است که از لجه بحر غیب احدیت اسم ذات جامع و مظهر
تلاطم امواج تجلیات جلال و جمال بسواحل عالم حس و شهادت ظهور میکند حضرت حمدیت را با [illegible]
با هر مظهری از این مظاهر سری و در ضمن هر سر تحیات و اصناف و انواع خلایق که در بلاد و اقالیم
و اقطار زمین بالسنه مختلفه حق را جلت عظمته میخوانند مثلاً عرب بلغه خود الله و عجم خداوند و ترک تاری
و هر یکی از این محجوبان استقباح و منع زبان دیگری میکند و اصطلاح دیگری را کار هند زیرا که دیده
بصیرت شان با دخنه شهوات نفسانی و کدورات بهیمی کور گشته است و در پس پرده‌های تعصب
و رسوم و عادات انا وجدنا آباءنا علی امة از مطالعه آثار تجلیات قدرت و حکمت که در آن
دیگر سایرات محجوبند که کل حزب بما لدیهم فرحون اما آنجا که پایه گاه قبول حضرت حمدیت و مقام
صدر رفیع خدمت معقول است نه کثرت اختلاف است و نه نسبت امتیاز بلکه هر یک در هر زبان

بهره

بهره‌ای در آنحضرت مقبول است و منکران حقایق از ادراک سعادت این اسرار محروم و از بساط
قرب مخذول اند و نفقات الله و آیاتنا لنفهم دقایق اسرار کلامه و فتح ابواب اطلاع
علی حقایق حدوده و احکامه که جمیع انواع و اصناف موجودات علوی و سفلی که سایر آن جاده
بارگاه جناب حضرت ذوالجلال و سالکان طرق وصول بمرجع امور و مقصد آمال اند قال الله تعالی و ما
من دابة الا هو آخذ بناصیتها و کمال سیر هر فردی از افراد وجود بمرتبه از مراتب عالم ملکوت که مصدر
ظهور ویست بمقتضای استعداد وی منتهی میگردد که و ما منا الا وله مقام معلوم از اوج طارم
عوالم افلاک تا قعر حضیض عالم خاک هر ذره بمظهر تجلی دیگر و مشرب وجود هر یک از منبع اسمی خاص و نقابت
درجات اذواق هر یک بحسب استعداد و توجه با مشرب حقیقی آن عین بود که کل قد علم صلاته و تسبیحه اما
طیران جناح همت هیچ موجود پیرامن قله قاف عالم انسانی نرسید و انتقال عروج اسرار امانت بارگاه
کبریائی جز مرکب ظلوم جهول انسانی نکشید و جرئت بر استقبال تلاطم امواج بحار مهالک جز آدمی نتوانست کرد و زینت
بر مدارج معارج افلاک اسرار اسما و صفات حضرت صمدیت جز نوع بشر را ممکن نگشت و در معراج او ز مراتب
طراز کرامت اختصاص و تشریف خلعت و لقد کرمنا جز بر قامت انسانی راست نیامد و کوکبه دولت
محبت از میدان شهود و عرفان جز بقوه بازوی انس ربودن میسر نگشت شعر ای عجب چندان ملائک در ورود حج
بر سر گنجند و میجویند گنج ؛ تا نیامد جان آدم آشکار ؛ ره ندانستند سوی کردگار ؛ ره پدید آمد چو آدم شد
پدید ؛ در دل او هر دو عالم شد پدید ؛ آنچه جمله عرش میدانستند ؛ تا بتوفیق خدا برداشتند ؛ آن رسول
بهر تو آدم بود و بس ؛ زانکه آدم هر دو عالم بود و بس ؛ ای عزیز درجات مراتب قوافل نفوس انسانی باکمال
فرد امتیاز از جمیع مظاهر وجود در مشاهده انوار حق و مطالعه اسرار ملکوتی متفاوت افتاده و مستغنیان